

مدلی برای تبیین نرخ مشارکت اقتصادی زنان شهری و تحولات آینده

لادن نوروزی^۱

چکیده

نتایج مدل ارائه شده در این تحقیق، نشانگر آن است که مهمترین عامل مؤثر بر احتمال مشارکت زنان شهری در بازار کار ایران، سطح تحصیلات آنان است. افزایش سهم زنان دارای آموزش عالی در سال های آتی، به تنهایی می تواند سالیانه نزدیک به ۰/۵ درصد بر نرخ مشارکت زنان شهری بیفزاید. بالا رفتن سن ازدواج و افزایش سهم نسبی دختران مجرد از جمعیت زنان، دومین عامل مؤثر در افزایش نرخ مشارکت زنان خواهد بود. کاهش قدرت خرید و تغییر ساختار سنی جمعیت از دیگر عوامل تاثیر گذار در روند رشد نرخ مشارکت زنان هستند. از سوی دیگر افزایش نرخ بیکاری، مؤثرترین اهرم در جهت کاهش نرخ مشارکت زنان شهری است.

کلید واژه : آموزش عالی، بازار کار، بیکاری، زنان

^۱ فوق لیسانس مهندسی سیستم های اقتصادی و اجتماعی از موسسه عالی پژوهشی و برنامه ریزی و توسعه

مقدمه

زنان با عرضه نیروی بالقوه کارشان می توانند نقشی مؤثر در توسعه اقتصادی ایفا نمایند. چنانکه در کشورهای پیشرفته با رشد اقتصادی بالا، زنان سهمی بزرگ از تولید را برعهده دارند. کنار گذاشتن زنان به معنای عدم استفاده از تمامی امکانات تولیدی جامعه است که بر رشد اقتصادی و تولید کشور مؤثر واقع می شود.

تفاوت در فرصتهای شغلی بین زنان و مردان در همه مناطق، در سطوح گوناگون توسعه اقتصادی، انواع نظام سیاسی و مذهبی و هرگونه شرایط اجتماعی و فرهنگی، کم و بیش گسترده است و این موضوع یکی از مهمترین جنبه های است که بر بازار نیروی کار در سرتاسر جهان سایه افکنده است. زنان و مردان در بازار کار از لحاظ نوع شغل، موقعیت اشتغال، نرخ مشارکت و درآمد حاصل از کار با شرایط متفاوتی روبرو هستند.

وجود تبعیض های مبتنی بر تفاوت جنسیتی در بازار کار، اثر منفی بر نگرش و باورهای مردان از زنان و طرز تلقی زنان از خودشان دارد. چنین باورهایی بر میزان آموزش زنان، درآمد آنان و در نتیجه بر بسیاری از متغیرهای اجتماعی چون نرخ مرگ و میر نوزادان، نرخ باروری، فقر و نابرابری درآمد اثرگذار است.

این پندارها سبب اختلاف در مسیر آموزشی زنان و مردان نیز می شود. بدین مفهوم که جامعه و والدین فکر می کنند که دختران برای فعالیتهایی چون معلمی، پرستاری و... مناسبتر هستند. از این رو تصمیم گیری آنها برای آموزش فرزندان، تحت تأثیر این باورها قرار می گیرد و سبب می شود که زنان در بازار کار، مشاغلی با موقعیت محدودتر و پرداختهای کمتر را اشغال نمایند و مردان به مشاغلی با پرداختهای بیشتر و موقعیت های اجتماعی بالاتر روی آورند.

تبعیض جنسیتی در مشاغل باعث عدم کارایی و انعطاف ناپذیری بازار کار می شود. مستثنی کردن نیمی از نیروی کار از یک شغل به مفهوم اتلاف منابع است. در کشورهای کمتر توسعه یافته که در آن استفاده بهینه از منابع برای حصول به یک رشد مطلوب از اهداف برنامه ریزیهای میان مدت و بلندمدت سیاستگذاران است، توجه به وضعیت شغلی زنان و همچنین هدایت آنان به بازار کار به منظور افزایش نرخ مشارکت آنان می تواند گامی فراروی رشد و توسعه پایدار باشد.

نرخ مشارکت زنان در کشور ما در مقایسه با کشورهای مشابه و یا سطح بین المللی، بسیار پایین می باشد و سیر تحولات آن تا سال ۱۳۷۵ بسیار کند بوده است. در پنج سال اخیر همراه با گسترش روزافزون آموزش عالی در بین دختران، نرخ مشارکت زنان روندی روبه رشد یافته، گرچه به موازات آن نرخ بیکاری آنان هم رشد شتابانی به خود گرفته است. این وضعیت در مناطق شهری محسوس تر است. بطوریکه نرخ مشارکت زنان شهری با ۲۵٪ رشد نسبی، از ۸/۱٪ در سال ۱۳۷۵ به ۱۰/۱٪ در سال ۱۳۸۰ افزایش یافته است. بطور همزمان نرخ بیکاری این گروه نیز با ۱۲۷٪ رشد نسبی، از ۱۲/۵٪ به ۲۸/۱٪ ارتقاء یافته است.

برای مقایسه باید گفت که در همین فاصله، نرخ مشارکت مردان شهری بطور نسبی تنها ۱٪ و نرخ بیکاری آنان ۵۸٪ رشد نموده است.

در حال حاضر اصلی ترین مشکلی که در حال حاضر بازار کار ایران با آن روبروست، موج بزرگ جمعیتی است که در سالهای اخیر وارد بازار کار می گردند. همراه آن عدم رشد کافی فرصتهای شغلی است که افزایش بی رویه نرخ بیکاری را هشدار می دهد. یکی از عوامل مؤثر در افزایش عرضه نیروی کار، رشد قابل توجه نرخ مشارکت زنان در سالهای اخیر است که پیش بینی می شود در سال های آینده نیز این روند ادامه یابد. عدم توجه به ریشه یابی تغییر و تحولاتی که در بازار کار زنان در حال روی دادن است، می تواند به رشد قابل ملاحظه نرخ بیکاری زنان و در نتیجه نرخ بیکاری کل کشور منجر گردد که علاوه بر هدر رفت بخش عمده ای از سرمایه انسانی کشور و دور شدن از توسعه متوازن و پایدار، تبعات گوناگون اقتصادی و اجتماعی دیگر را نیز همراه خواهد داشت.

برهمن اساس، هدف این مطالعه، شناخت عوامل مؤثر بر نرخ مشارکت زنان شهری، تأثیر تحصیلات عالی بر نرخ مشارکت و عرضه نیروی کار زنان و پیش بینی تحولات آن در آینده از طریق ارائه مدل علمی انتخاب شده است.

• تخمین مدل احتمال مشارکت زنان در بازار کار

شکل کلی چارچوب نظری تابع عرضه نیروی کار براین اساس است که ابتدا تابع مطلوبیت فردی متأثر از میزان مصرف و زمان فراغت، ارائه شده و سپس باتوجه به انواع محدودیت های بودجه ای و غیربودجه ای، تابع مطلوبیت را ماکزیمم می نمایند که در نتیجه آن تابع عرضه نیروی کار بدست می آید. محدودیتهای بودجه ای بطور معمول شامل درآمد ناشی از کار و درآمد غیرکاری، قیمت کالاها و میزان مخارج خانوار است. محدودیت های غیربودجه ای نیز معمولاً شامل وقت و روش تولید خانوار است. اما در بررسی تحلیلی عرضه نیروی کار زنان، چند موضوع ویژه نیز باید مدنظر قرار گیرد که دو مورد آنها عبارتند از: ۱. تخصیص زمان ۲. نقش خانواده.

در ارتباط با الگوی تخصیص زمان، توجه به این نکته حائز اهمیت است که جایگزین های استفاده از زمان برای زنان بیشتر از مردان است. زنان با سه زمینه اساسی برای تخصیص زمان (کار در بازار، کار در خانه و فراغت) روبرو هستند. در حالی که مردان معمولاً با دو زمینه اساسی (کار در بازار و فراغت) در تخصیص زمان مواجهند. از سوی دیگر به نظر می رسد که نقش اعضای خانواده و تعهدات آنها نیز همبستگی مهمی با سطح و روند عرضه نیروی کار زنان داشته باشد. در این حالت تصمیم گیری مرد و زن، مستقل از یکدیگر انجام نمی شود و کارهایی که هریک از این دو نفر برعهده می گیرند، مکمل کارهای فرد دیگر است و بنابراین تقسیم زمان هریک از این دو به تقسیم زمان توسط دیگری نیز وابسته خواهد بود.

پرسش اصلی در مطالعه عرضه نیروی کار، میزان مشارکت نیروی کار در بازار است. یک جنبه از بررسی مشارکت افراد در بازار کار در قالب های پیوسته

می‌گنجد. به این ترتیب که ساعات کار عرضه شده از طرف نیروی کار، متغیری پیوسته و قابل انتخاب فرض می‌شود. جنبه دیگر پاسخ، این پرسش است که فرد نمونه چه زمانی تصمیم به حضور یا عدم حضور در بازار کار می‌گیرد. پاسخ به این پرسش دو حالت دارد. بنابراین، مطالعات تجربی انجام شده در این زمینه با الگوهای تصمیم‌گیری گسسته میسر است. با توجه به نظریه‌های مطرح شده در زمینه عرضه نیروی کار زنان به صورت ساده می‌توان گفت، تصمیم زنان برای پیوستن به نیروی کار به ویژگی‌های شخصی و خانوادگی آنان مانند سن، تحصیلات، وضعیت تأهل، دستمزد شوهر، درآمد غیرکاری خانوار، تعداد فرزند و سن آنان بستگی دارد که بر هزینه فرصت، دستمزد کف و نحوه تخصیص زمان آنان بین کار در بازار، کار در خانه و فراغت تأثیر می‌گذارد. همچنین شرایط بازار کار، هزینه جستجوی کار و میزان عایدی و پاداش کار کردن در خارج از خانه نیز از عوامل مؤثر بر نرخ مشارکت زنان است.

به این دلیل در سالهای اخیر در سطح جهان، به منظور طراحی و تجزیه و تحلیل الگوهای عرضه نیروی کار (بویژه نیروی کار زنان)، اغلب از آمار خرد یا اطلاعات خانوار استفاده می‌شود. این اطلاعات که حجم وسیعی از افراد و خانواده‌ها را در برمی‌گیرد دسترسی همزمان به اطلاعات فردی، خانوادگی و محیطی افراد را امکانپذیر می‌سازد. مطالعاتی از این نوع، بیشتر اغلب با اطلاعات گردآوری شده در یکسال که ماهیت مقطعی دارند، صورت می‌گیرد.

در این مطالعه علاوه بر اینکه از آمارها و داده‌های خرد (خانوارها) بجای داده‌های کلان استفاده شده، برای اولین بار در کشور از داده‌های مربوط به خانوارها در هشت سال متوالی به منظور مدلسازی استفاده گردیده است. این ویژگی سبب شده است که تغییرات به وقوع پیوسته در بعد زمان نیز قابل تحقیق و بررسی و ارائه گردد.

دسترسی و استفاده همزمان از یک دوره زمانی از آمارها و اطلاعات مقطعی قابلیت این تحقیق را به نحو چشمگیری افزایش داد و علاوه بر اینکه عوامل مؤثر بر نرخ مشارکت کل زنان و زنان دارای آموزش عالی شناسایی گردید، تغییر حساسیت نرخ مشارکت نسبت به عوامل توضیح‌دهنده آن طی زمان نیز بررسی شد. از سوی دیگر چون تغییر میزان عوامل توضیح‌دهنده در طول زمان به تغییر نرخ مشارکت می‌انجامد، در این تحقیق میزان تأثیر هر یک از این عوامل در تغییرات نرخ مشارکت طی سال‌های مورد مطالعه اندازه‌گیری شد.

در آخرین گام این تحقیق، با استفاده از مدل استخراجی از داده‌های خرد، روند تغییر نرخ مشارکت زنان شهری در سالهای آینده پیش‌بینی گردید. این مهم با استفاده از ترکیب نتایج بدست آمده از مدل خرد و برآوردی از روند تغییر عوامل توضیحی در سالهای آینده و بکار بردن قاعده زنجیره‌ای مشتقات نسبی، امکان‌پذیر گشت. اشاره این که سه مرحله آخر انجام شده در این تحقیق، در سطح جهان حتی در سالهای اخیر نیز کم سابقه است.

در این تحقیق، احتمال مشارکت زنان در بازار کار باتوجه به بانک اطلاعاتی در دسترس، تابعی از عوامل مختلف فردی، خانوادگی و محیطی در نظر گرفته شده است. متغیر وابسته در این مدل FLFP «شرکت زن در بازار کار» و یک متغیر موهومی است که دو مقدار صفر و یک را می پذیرد. بنابراین مدل پروبیت Probit استفاده می شود. برای آنکه ضرایب برآورد شده میزان دقیق تغییرات وابسته را نسبت به تغییرات متغیر مستقل نشان دهد، از دستور جایگزین `dprobit` در نرم افزار آماری STATA برای تخمین ضرایب استفاده شد. ضرایب تخمین زده شده توسط مدل که در ستون `df/dx` در جدول شماره ۱ منعکس شده اند. برای متغیرهای توضیحی موهومی، نشانگر میزان تغییر احتمال مشارکت زن در بازار کار، با تغییر حالت متغیر توضیحی از صفر به یک است. البته در صورتی که سایر متغیرهای توضیحی دیگر که در مدل آمده اند، ثابت در نظر گرفته شوند.

در همبستگی اصلی، متغیرهای توضیحی شامل: سن زن، وضع زناشویی، سطح تحصیلات، در حال تحصیل بودن، نرخ بیکاری محلی، لگاریتم درآمد واقعی خانوار بدون در نظر گرفتن درآمد زن و زمان است.

$$FLFP = f(\text{Iageca-2}, \text{Iageca-3}, \text{Iageca-4}, \text{Iageca-5}, \text{Iageca-6}, \text{Imarit-2}, \text{Imarit-3}, \text{Imarit-4}, \text{gr1}, \text{gr2}, \text{gr3}, \text{stud}, \text{ur}, \text{lhriw}, \text{fri}, \text{t})$$

چون سن افراد تأثیر قابل توجهی در حضور آنان در بازار کار دارد، اولین دسته از متغیرهای مدل مربوط به سن زنان است. متغیرهای موهومی `Iageca-2` الی `Iageca-6` سن زن را نشان می دهند. اگر فرد در گروه سنی ۲۰-۲۹ سالگی قرار داشته باشد `Iageca-2` برابر یک می گردد و بقیه متغیرهای این دسته، صفر خواهند بود و اگر در گروه سنی ۳۰-۳۹ سالگی قرار داشته باشد. `Iageca-3` برابر یک می گردد و... گروه سنی ۱۰-۱۹ سالگی که به عنوان گروه مرجع است و ضرایب بقیه متغیرهای گروه سنی نسبت به آن تعبیر می گردند، از مدل حذف گردیده است.

دومین دسته از متغیرها، متغیرهای وضع زناشویی است. متغیر موهومی `Imarit-2` تنها در صورتی که زن بیوه (همسرش فوت کرده باشد) باشد، یک می گردد. `Imarit-3` در صورت مطلقه بودن برابر یک می شود و اگر `Imarit-4` برابر یک باشد نشانگر آن است که فرد هرگز ازدواج نکرده است. زنان دارای همسر به عنوان گروه مرجع در نظر گرفته شده اند و ضرایب متغیرهای وضع زناشویی نسبت به وضعیت زنان متأهل تعبیر می گردند.

سومین دسته از متغیرها، متغیرهای سطح تحصیلات است. `gr1` متغیر موهومی است که برای افراد دارای تحصیلات ابتدایی یا راهنمایی یک می گردد. `gr2` برای افراد با تحصیلات متوسطه یک می شود و اگر `gr3` برابر یک باشد نشانگر آن است که فرد از آموزش عالی برخوردار است. افراد بی سواد به عنوان گروه مرجع در نظر گرفته شده و ضرایب متغیرهای سطوح تحصیلی دیگر نسبت به افراد بی سواد تعبیر می گردند.

باتوجه به آنکه اغلب افراد، حین تحصیل وارد بازار کار نمی شوند، برای کنترل اینکه فردی در حال تحصیل است یا خیر، متغیر موهومی *stud* که برای افراد در حال تحصیل یک می گردد، به مدل وارد شده است.

متغیر *ur* نرخ بیکاری استانی در هر سال در جامعه نمونه بوده که جانشینی از نرخ بیکاری محلی است. متغیر *lhriw fri* لگاریتم درآمد واقعی خانوار، بدون در نظر گرفتن درآمد زن است. این متغیر جانشینی از درآمدهای غیرکاری فرد در نظر گرفته شده است و چون داده ها مربوط به ۸ سال گوناگون هستند برای خنثی کردن اثر تورم و قابل مقایسه شدن درآمدها، مقادیر، توسط شاخص cpi^2 واقعی گشته اند.

به علت وجود بعد زمان در بانک اطلاعاتی، آخرین متغیر در مدل *t* یا زمان در نظر گرفته شده است که برای سالهای ۷۰-۱۳۷۷ مقادیر ۷ تا ۱۰ را می پذیرد.

• برآورد مدل و تحلیل ضرایب بدست آمده

نتیجه اجرای مدل، در جدول ۱ آمده است. تعداد مشاهده در این اجرا ۱۲۳۸۸۸ نفر زن شهری ۱۰ ساله و بیشتر، از طرح «نمونه گیری هزینه و درآمد خانوار» مرکز آمار ایران در سال های ۷۷-۱۳۷۰ است. آماره کی - دو نشانگر معنی دار بودن کل همبستگی است. ضرایب بدست آمده همگی در سطح ۱٪ معنی دار هستند. تنها ضرایب دو متغیر *lageca-5* و *gr0* معنی دار نیستند. یعنی احتمال مشارکت زنان ۵۰-۵۹ ساله با زنان ۱۰-۱۹ ساله با فرض ثبات سایر عوامل، تفاوت معنی داری ندارد. به علاوه احتمال مشارکت زنان دارای تحصیلات ابتدایی و راهنمایی با زنان بی سواد با فرض ثبات سایر عوامل، تفاوتی معنی دار نمی کند. حال به تفسیر و تحلیل ضرایب بدست آمده از این مدل پرداخته می شود.

جدول شماره ۱.

ضرایب برآورد شده از روش *dprobit* برای احتمال مشارکت در بازارکار کل زنان نمونه

نام متغیر	ضریب برآورد شده (df/dx)	احتمال صفر بودن ضریب
<i>lageca-2</i>	۰/۰۲۰۲	۰/۰۰۰
<i>lageca-3</i>	۰/۰۵۵۵	۰/۰۰۰
<i>lageca-4</i>	۰/۰۶۱۰	۰/۰۰۰
<i>lageca-5</i>	۰/۰۰۳۵	۰/۳۹۹
<i>lageca-6</i>	۰-/۰۴۱۵	۰/۰۰۰
<i>Imarit-2</i>	۰/۰۴۳۶	۰/۰۰۰
<i>Imarit-3</i>	۰/۱۰۹۹	۰/۰۰۰
<i>Imarit-4</i>	۰/۰۶۵۷	۰/۰۰۰
<i>Gr1</i>	۰-/۰۰۲۸	۰/۳۰۲
<i>Gr2</i>	۰/۰۷۳۲	۰/۰۰۰

² Consumer Price Index

Gr3	۰/۵۰۸۵	۰/۰۰۰
Stud	۰/۱۵۶۷	۰/۰۰۰
Ur	۰-/۱۱۵۴	۰/۰۰۰
Lhriwfri	۰-/۰۱۴۷	۰/۰۰۰
T	۰/۰۰۱۰	۰/۰۰۱

ساختار سنی

احتمال مشارکت زنان در بازار کار متأثر از ساختار سنی آنان است. رابطه سن و احتمال اشتغال به صورت یک منحنی درجه دوم است. یعنی احتمال مشارکت زنان ۳۰-۴۹ ساله در بالاترین میزان قرار دارد که پس از آن زنان ۲۰-۲۹ ساله و سپس زنان ۱۰-۱۹ ساله و ۵۰-۵۹ ساله قرار دارند. احتمال مشارکت زنان ۶۰ ساله و بیشتر در پایین ترین حد است. ضرایب منعکس شده در جدول نشانگر میزان افزایش یا کاهش احتمال مشارکت زنان در گروه‌های سنی متفاوت نسبت به گروه پایه ۱۰ تا ۱۹ ساله است. بطورمثال احتمال مشارکت زنان ۴۰ تا ۴۹ ساله با فرض ثبات سایر عوامل، حدود ۶ درصد بیشتر از زنان ۱۰-۱۹ ساله است. در صورتی که تغییر ساختار سنی جمعیت در آینده منجر به افزایش سهم زنان ۴۰-۴۹ ساله از کل جمعیت زنان ۱۰ ساله به بالا گردد، افزایش نرخ مشارکت زنان را همراه خواهد داشت.

۱. وضعیت زناشویی

از دیگر عوامل مؤثر بر احتمال مشارکت زنان در بازار کار، وضعیت زناشویی است. احتمال مشارکت زنان مطلقه، هرگز ازدواج نکرده و بیوه با فرض ثبات سایر عوامل به ترتیب ۱۱، ۶/۶ و ۴/۴ درصد بیشتر از زنان متأهل است. چون هزینه های زنان متأهل اغلب توسط همسرانشان تأمین می گردد. این زنان نیاز کمتری به کسب درآمد دارند. علاوه بر آن مسئولیت سنگین کارهای خانه و مراقبت از بچه ها همراه با عدم تمایل بسیاری از مردان نسبت به کار کردن همسرشان در خارج از منزل، از عوامل مؤثر بر پایین تر بودن احتمال مشارکت زنان متأهل نسبت به دیگر زنان در بازار کار است.

باتوجه به آنکه یک فرد تنها زمانی وارد بازار کار می شود که دستمزد بازار بیش از دستمزد کف او باشد، عواملی مثل کارهای خانه و بچه داری و مخالفت همسر با کار کردن زن که هزینه کار کردن زن را افزایش می دهد و درآمد همسر که نوعی درآمد غیرکاری محسوب می گردد، همگی دستمزد کف زن را افزایش می دهند و موجب کاهش احتمال شرکت زن در بازار کار می گردند. در جامعه ایران بالا رفتن سن ازدواج و افزایش نرخ طلاق، چشم انداز افزایش نرخ مشارکت زنان را در سالهای آتی نشان می دهد. به این موضوع نیز باید توجه داشت که اشتغال زنان نیز می تواند بر وضع زناشویی آنان تأثیرگذار باشد و این رابطه دوطرفه است.

۲. افزایش درآمد واقعی سایر اعضای خانوار

افزایش درآمد واقعی سایر اعضای خانوار - غیر از درآمد شخصی زن - تأثیر منفی بر احتمال مشارکت زن در بازار کار دارد. چون این امر موجب افزایش میزان رفاه خانواده می گردد و نیاز به دستمزد حاصل از کار زن کمتر می شود. در این حالت، دستمزد کف زن بالاتر می رود و به این ترتیب احتمال مشارکت او در بازار کار کاهش می یابد. این اثر، همان اثر درآمدی است که تأثیر منفی بر عرضه نیروی کار دارد. از طرف دیگر، کاهش قدرت خرید سایر اعضای خانوار باعث تشویق زنان به مشارکت در بازار کار می گردد.

۳. سطح تحصیلات

با بالا رفتن سطح تحصیلات زنان از تحصیلات متوسطه به بالا، احتمال مشارکت آنان در بازار کار افزایش می یابد. احتمال مشارکت در بازار کار برای زنان دارای تحصیلات متوسطه، ۷/۳ درصد و زنان دارای آموزش عالی ۵۱ درصد بیشتر از زنان بی سواد یا دارای تحصیلات ابتدایی و راهنمایی است. پس با افزایش سطح تحصیلات، احتمال کاریابی برای زنان بیشتر می شود و در جامعه شهری ایران فرصتهای شغلی بیشتر برای زنانی وجود دارد که از آموزش عالی بهره مند هستند.

به علاوه زنانی که تحصیلات بالاتری دارند، اگر متأهل هستند، احتمالاً همسر آنان نیز دارای تحصیلات بالاتری است و اگر مجردند خانواده آنان با احتمال بیشتری موافق با ورود زنان به اجتماع برای تحصیل و کار هستند. در نتیجه موانع فرهنگی برای کار کردن آنان کمتر خواهد بود. افزایش سطح تحصیلات علاوه بر آنکه فرصتهای اشتغال را برای زنان افزایش می دهد، سبب بالا رفتن دستمزد آنان در بازار کار نیز می گردد و در نتیجه احتمال آنکه دستمزد بازار، بالاتر از دستمزد کف زن قرار گرفته و او وارد بازار کار شود، افزایش می یابد. افزایش سطح تحصیلات زنان در سالهای اخیر، به ویژه در سطح آموزش عالی، چشم انداز افزایش نرخ مشارکت زنان را در سالهای آتی پیش روی قرار می دهد.

۴. در حال تحصیل بودن

از جمله عواملی که در همان زمان از احتمال مشارکت زنان در بازار کار می کاهد، در حال تحصیل بودن زن است. گرچه اتمام دوران تحصیل و افزایش سطح تحصیلات فرد، در آینده می تواند سبب افزایش نرخ مشارکت گردد. احتمال مشارکت زنان در حال تحصیل در صورت ثبات سایر عوامل ۱۵/۷ درصد کمتر از زنانی است که مشغول تحصیل نیستند. باید توجه نمود که در حال تحصیل بودن به لزوم موجب نمی شود که در تعیین وضع فعالیت فرد، او را محصل قید کرد که جزئی از جمعیت غیرفعال است.

در بانک اطلاعاتی مورد بهره برداری در این پژوهش، نرخ مشارکت زنان غیرمحصل ۱۷/۶ درصد و نرخ مشارکت زنان در حال تحصیل ۱۸/۶ درصد است. افزایش قابل توجه تعداد محصلان و دانشجویان دختر از دلایل عمده ای بوده که در سال های اخیر در جهت کاهش نرخ مشارکت زنان عمل کرده است. اگر در سال های آتی نیز سهم جمعیت در حال تحصیل از کل جمعیت زنان ده ساله و بیشتر روبه رشد باشد، این عامل در جهت کاهش نرخ مشارکت عمل خواهد کرد. باید توجه داشت که تمایل زنان به

شرکت در بازار کار و کسب موقعیت های اجتماعی و اقتصادی بهتر، همراه با نبودن فرصت های شغلی برای زنان دارای تحصیلات پایین و نرخ بیکاری بالای آنان، از جمله انگیزه هایی بوده که زنان را به سمت کسب تحصیلات بیشتر سوق داده زیرا رابطه تحصیل و مشارکت نیز دوطرفه است.

۵. نرخ بیکاری

از عمده ترین عوامل محیطی، نرخ بیکاری است که بر نرخ مشارکت زنان نیز تأثیر می گذارد. در این تحقیق در صورت ثبات سایر عوامل با یک درصد افزایش نرخ بیکاری محلی، ۰/۱۲ درصد نرخ مشارکت زنان کاهش می یابد. نرخ بیکاری دو تأثیر متفاوت بر نرخ مشارکت دارد، نخست اثر عدم تشویق کارگر^۳ و دوم اثر کارگر اضافی^۴.؛ در حالت اول با افزایش نرخ بیکاری، افراد بیشتری از یک خانوار بیکار می شوند (حتی آنهایی که حداقل معاش خانوار را تأمین می نمایند) و در این حالت نرخ مشارکت نیروی کار برای تأمین حداقل نیازهای ضروری افزایش می یابد. بنابراین در حالت دوم، اثر کارگر اضافی بر اثر عدم تشویق کارگر مسلط است. شواهد گوناگون در ایران نشان می دهد که اغلب اثر منفی عدم تشویق کارگر بر اثر کارگر اضافی غلبه داشته و در شرایط مختلف، افزایش نرخ بیکاری با کاهش نرخ مشارکت همراه است.

روند روبه رشد نرخ بیکاری در سالهای اخیر یکی از دیگر عوامل مؤثر در کاهش نرخ مشارکت زنان است. به ویژه باتوجه به اینکه بخش قابل توجهی از زنان شهری شاغل، دارای تحصیلات عالی هستند و با مردان دارای آموزش عالی در بازار کار رقابت می نمایند. افزایش قابل توجه نرخ بیکاری در بین افراد دارای آموزش عالی از مشکلات جدی در راه اشتغال زنان در جامعه شهری ایران است. اگر روند افزایش نرخ بیکاری در سالهای آتی نیز ادامه یابد، از عوامل مؤثر در تحدید نرخ مشارکت زنان خواهد بود. بالا بودن نرخ بیکاری و محدود بودن فرصتهای شغلی برای زنان، انگیزه ادامه تحصیل را به امید دستیابی به شغل در آنان افزایش و از این طریق نیز نرخ مشارکت آنان را کاهش می دهد.

۶. ضریب t

در این مدل نیز ضریب t منفی و معنی دار است و در صورت ثبات سایر عوامل، بطور متوسط هر سال ۰/۱ درصد از نرخ مشارکت زنان شهری کاسته شده است. مجموعه عواملی که در این تحقیق دیده نشده و به مدل وارد نگردیده است، در طول زمان در جهتی حرکت نموده که برآیند اثر آنان، باعث کاهش نرخ مشارکت زنان طی زمان شده است. اگر این مجموعه عوامل مانند سال های پیش حرکت نمایند، در سال های آتی نیز در جهت کاهش نرخ مشارکت زنان عمل می کنند.

^۳ Discouraged – worker effect

^۴ Additional – worker effect

شناسایی این عوامل که عملکردشان برخلاف روند توسعه و بهبود وضعیت زنان است، اهمیت ویژه ای دارد. یکی از دلایل آن می تواند نگرش جامعه نسبت به مردان به عنوان نان آور اصلی خانوار باشد که اغلب اشتغال زنان در اولویت دوم قرار می گیرد.

بنابراین بالا رفتن نرخ بیکاری در سال های اخیر، موجب تقویت نگرش های جنسیتی در زمینه اشتغال در جامعه شده است. از نتایج این امر پیشی گرفتن قابل توجه نرخ بیکاری زنان بر نرخ بیکاری مردان است بطوری که نرخ بیکار زنان و مردان در جامعه شهری در مردادماه سال ۱۳۸۰ به ترتیب ۲۸/۱ و ۱۳/۳ درصد اعلام شده است. افزایش بی رویه نرخ بیکاری زنان و تقویت نگرش های جنسیتی می تواند توضیح دهنده اثر منفی زمان بر نرخ مشارکت زنان شهری باشد.

عامل دیگری که می تواند توضیح دهنده این اثر منفی باشد، محدودیت تنوع شغلی زنان و تمرکز آنها در بخش عمومی است. بخش قابل توجهی از زنانی که در مناطق شهری در سال های اخیر خواهان پیوستن به بازار کار هستند، از آموزش عالی برخوردارند. براساس نتایج سرشماری سال ۱۳۷۵، بیش از ۸۷ جمعیت شاغل دارای آموزش عالی، در بخش عمومی فعالیت داشته اند و حدود ۸۱٪ نیز در دو بخش آموزش و بهداشت مشغول به کار بوده اند.

بنابراین چندین عامل همزمان از جمله سیاست های برنامه های اول، دوم و سوم توسعه در جهت خصوصی سازی و کاهش تمرکز و تصدی گری دولت، بهبود قابل توجه شاخص های بهداشتی و آموزشی در جامعه، کاهش رشد جمعیتی که نیاز به گسترش این بخش ها را تقلیل می دهد، سبب گردیده تا رشد فرصت های شغلی زنان شهری محدود شود. در نتیجه از یکسو موجب بالا رفتن نرخ بیکاری آنان و از سوی دیگر موجب تأثیر منفی زمان بر نرخ مشارکت آنها شده است.

اگر جامعه نمونه به زنان دارای آموزش عالی محدود و مدل، اجرا گردد، مشاهده می شود که در این مدل متغیر "وضعیت زناشویی" عامل تأثیرگذاری در کاهش احتمال مشارکت زنان دارای آموزش عالی در بازار کار نیست. به نظر می رسد این افراد در محیط خانوادگی و اجتماعی با محدودیت ها و ممانعت های فرهنگی کمتری برای ورود به بازار کار روبرو هستند. فرصت های شغلی بهتر و بیشتر و دستمزد بالاتر برای زنان دارای آموزش عالی، موجب گردیده است که تأثیر وضعیت زناشویی بر احتمال مشارکت آنان از بین برود. اما حساسیت نرخ مشارکت آنها نسبت به دیگر متغیرها مثل سن، در حال تحصیل بودن و نرخ بیکاری بیشتر از جامعه کل زنان است.

در الگوی دیگری که جامعه نمونه به زنان دارای همسر محدود گشت، مشاهده شد که افزایش تعداد بچه ها و داشتن فرزند زیر ۲ سال نیز تأثیری منفی بر نرخ مشارکت آنان در بازار کار دارد.

• تغییرات ساختاری به وقوع پیوسته در احتمال مشارکت زنان طی زمان

با هدف پاسخگویی به این پرسش که آیا در طول زمان، احتمال مشارکت زنان، تغییرات ساختاری کرده است یا خیر؟ حاصل ضرب متغیرهای توضیحی در زمان (T) نیز به متغیرهای توضیحی مدل افزوده شد.

نتایج همبستگی منعکس در جدول شماره ۲ نشانگر آن است که در طول زمان، حساسیت احتمال مشارکت زنان نسبت به گروه های سنی کاهش یافته ولی احتمال مشارکت زنان مجرد در بازار کار طی زمان، روبه افزایش است.

این موضوع می تواند نتیجه بالا رفتن سن ازدواج و فاصله افتادن بین اتمام تحصیل و زمان ازدواج باشد. حساسیت احتمال مشارکت زنان نسبت به تحصیلات نیز در طول زمان روبه کاهش و این روند حساسیت در سطح متوسطه بیشتر است. به این معنی که طی زمان، فاصله بین احتمال مشارکت زنان دارای تحصیلات بالاتر با زنان بیسواد روبه کاهش گذارده است. این موضوع نیز می تواند تاثیر گرفته از افزایش قابل توجه زنان دارای تحصیلات بالا و عدم فرصت های شغلی کافی برای آنان باشد.

حساسیت احتمال مشارکت زنان در حال تحصیل نیز در طول زمان روند کاهش طی نموده است. به عبارت دیگر با گذشت زمان احتمال مشارکت زنان حین تحصیل روبه فزونی است، گرچه هنوز احتمال مشارکت آنان پایین تر از افراد غیرمحصل است. چنین وضعیتی می تواند ناشی از افزایش مشکلات اقتصادی باشد که انگیزه افراد را برای ورود به بازار کار در حین تحصیل بالا برده باشد.

براساس یافته های پژوهش طی زمان، حساسیت احتمال مشارکت زنان در بازار کار نسبت به نرخ بیکاری کاهش یافته و از شدت منفی بودن آن کاسته می شود. این موضوع نیز تحت تاثیر بالا رفتن نرخ بیکاری در سالهای اخیر است. چون بیکاران، خود جزئی از نیروی کار هستند و افزایش آنان این اثر را به دنبال داشته است.

جدول شماره ۲. ضرایب برآورد شده از روش **dprobit** برای احتمال مشارکت زنان در بازار کار، همراه با تغییرات ساختاری

در طی زمان

نام متغیر	ضریب برآورد شده (df/dx)	احتمال صفر بودن ضریب
Iageca-2	۰/۰۳۱۲	۰/۰۰۰
Iageca-3	۰/۰۸۰۷	۰/۰۰۰
Iageca-4	۰/۰۷۷۱	۰/۰۰۰
Iageca-5	۰/۰۰۴۳	۰/۶۴۰
Iageca-6	-۰/۰۲۸۷	۰/۰۱۳
Imarit-2	۰/۰۴۱۸	۰/۰۰۱
Imarit-3	۰/۱۵۲۹	۰/۰۰۰
Imarit-4	۰/۰۵۹۳	۰/۰۰۰

gr1	۰/۰۲۰۲	۰/۰۰۱
gr2	۰/۱۳۰۴	۰/۰۰۰
gr3	۰/۵۹۲۸	۰/۰۰۰
Stud	-۰/۱۳۵۲	۰/۰۰۰
Ur	-۰/۲۲۹۲	۰/۰۰۰
Lhriwfri	-۰/۰۱۴۴	۰/۰۰۰
TIageca-2	۰/۰۰۲۴	۰/۰۱۶
TIageca-3	-۰/۰۰۴۱	۰/۰۰۱
TIageca-4	-۰/۰۰۲۴	۰/۰۷۷
TIageca-5	-۰/۰۰۱۹	۰/۳۴۴
TIageca-6	-۰/۰۰۸۸	۰/۰۲۷
TIageca-2	۰/۰۰۰۴	۰/۸۵۲
TIageca-3	-۰/۰۰۴۹	۰/۱۳۷
TIageca-4	۰/۰۰۱۶	۰/۰۷۹
Tgr1	-۰/۰۰۵۲	۰/۰۰۰
Tgr2	-۰/۰۰۷۹	۰/۰۰۰
Tgr3	-۰/۰۰۵۰	۰/۰۰۳
Tstud	۰/۰۰۵۴	۰/۰۰۰
Tur	۰/۰۲۸۹	۰/۰۰۰
Lhriwfr	-۰/۰۰۰۰۸۱۳	۰/۵۷۹

• برآورد روند تغییر نرخ مشارکت زنان شهری در آینده

با هدف بررسی اینکه نرخ مشارکت زنان در طول زمان، در کدام جهت حرکت کرده و این حرکت بیشتر تحت تأثیر تغییر کدام یک از متغیرهای مستقل بوده است، نرخ مشارکت به صورت تابع زیر در نظر گرفته می شود:

$$FLFP = F(X_1, \dots, X_n, t)$$

سپس با استفاده از قاعده زنجیری برای مشتقات نسبی که حتی برای توابع غیرخطی نیز صادق است از این معادله نسبت به زمان مشتق گرفته می شود:

$$\frac{d flfd}{dt} \left\langle \left(\sum_{i=1}^n \frac{\partial F}{\partial X_i} \times \frac{dX_i}{dt} \right) \oplus \frac{\partial F}{\partial t} \times \frac{dt}{dt} \right\rangle$$

مشق جزئی تابع احتمال مشارکت نسبت به X_1 که با فرض ثبات سایر متغیرها بدست می آید. این مفهوم همان $\frac{df}{dx_i}$ بدست آمده از مدل dprobit است.

جهت بدست آوردن ضرایب مدل همبستگی تک تک متغیرها را بر روی زمان (t) اجرا و سپس جمله محاسبه می گردد. این جمله نشان می دهد که تک تک متغیرهای مستقل بطور متوسط در طول زمان، چه بردار حرکتی را بر روی متغیر وابسته اعمال کرده اند.

دقت در جدول شماره ۳ نشان می دهد که به ترتیب اهمیت، متغیرهای "بهره مندی از آموزش عالی"، "سطح تحصیلات متوسطه" و "هرگز ازدواج نکرده" بیشترین تأثیر مثبت را بر نرخ مشارکت زنان داشته و بطور متوسط سالانه به ترتیب ۰/۲۳، ۰/۰۸ و ۰/۰۴ به سهم نرخ مشارکت افزوده اند. "گذشت زمان"، "در حال تحصیل بودن" و "نرخ بیکاری" نیز بیشترین تأثیر منفی را بر نرخ مشارکت اعمال نموده و بطور متوسط سالانه به ترتیب ۰/۱، ۰/۰۸ و ۰/۰۴ از سهم نرخ مشارکت کاسته اند. در نهایت برآیند اثر تمامی متغیرها، موجب شده است که بطور متوسط سالانه ۰/۱۵٪ بر سهم نرخ مشارکت زنان شهری افزوده گردد. این روند در سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷ در نهایت تنها می توانسته است یک درصد بر نرخ مشارکت زنان بیفزاید.

برآوردی از روند تغییر متغیرهای مستقل در سالهای آتی، می تواند چشم اندازی از روند تغییر نرخ مشارکت زنان شهری را در سالهای ۷۰ - ۱۳۷۵ ارائه دهد.

برای این منظور لازم است برآوردی از روند تغییر سالانه متغیرهای مستقل در دهه یادشده داشته باشیم. برای این منظور روند تغییر متغیرهای گروه سنی با استفاده از پیش بینی جمعیت برنامه سوم توسعه بدست آمد. روند تغییر متغیرهای وضع زناشویی، سطح تحصیل و در حال تحصیل بودن در سالهای آتی، با لحاظ کردن تغییر ساختار سنی جمعیت که عامل مهمی در تغییر هر یک از متغیرهاست و تعمیم روند تغییر این متغیرها در سالهای ۷۰-۱۳۷۵ برای سالهای آینده بدست آمد و برای برآورد روند تغییر نرخ بیکاری جامعه شهری از نتایج آمارگیری از اشتغال و بیکاری سالهای ۷۶-۱۳۷۹ و تعمیم آن به آینده استفاده گردید.

جدول شماره ۳. متوسط تغییرات سالانه احتمال مشارکت زنان شهری طی سالهای ۷۰ - ۱۳۷۷

X	Df/dx	Df/dx	Df/dx*dx/dt	((df/dx*dx/dt)/(df/dt))*100
Iageca-2	۰/۰۲۰۲	-۰/۰۰۲۷	-۰/۰۰۰۱	-۳/۶۷
Iageca-3	۰/۰۵۵۵	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰
Iageca-4	۰/۰۶۱۰	۰/۰۰۲۸	۰/۰۰۰۲	۱۱/۵۰
Iageca-5	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۲۵	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰
Iageca-6	۰/۰۴۱۵	۰/۰۰۱۵	۰/۰۰۰۱	۴/۲۶
Imarit-2	۰/۰۴۳۶	-۰/۰۰۲۶	۰/۰۰۰۱	-۷/۶۶
Imarit-3	۰/۱۰۹۹	۰/۰۰۰۲	۰/۰۰۰۰	-۱/۵۰

Imarit-4	۰/۰۶۵۷	۰/۰۰۶۵	۰/۰۰۰۴	۲۸/۹۱
Gr1	۰/۰۰۰۰	-۰/۰۱۳۳	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰
Gr2	۰/۰۷۳۲	۰/۰۱۱۰	۰/۰۰۰۸	۵۴/۷۸
Gr3	۰/۰۵۰۸۵	۰/۰۰۴۴	۰/۰۰۲۳	۱۵۳/۸۵
Stud	-۰/۱۵۶۷	۰/۰۰۵۱	-۰/۰۰۰۸	-۵۴/۱۸
Ur	-۰/۱۱۵۴	۰/۰۰۳۳	-۰/۰۰۰۴	-۲۵/۵۵
Lhriwfri	-۰/۰۱۴۷	-۰/۰۰۵۹	۰/۰۰۰۱	۵/۹۰
T	-۰/۰۰۱۰	۱/۰۰۰۰	-۰/۰۰۱۰	-۶۶/۶۵
Df/dt=sum(df/dx*dx/dt)			۰/۰۰۱۵	۱۰۰/۰۰

باتوجه به اطلاعات موجود روند تغییر متغیر لگاریتم درآمد واقعی خانوار (بطور متوسط) بدون در نظر گرفتن درآمد زن در سالهای گذشته منفی بوده است. احتمال دارد در سالهای آینده روند صعودی داشته باشد و از آنجایی که تغییرات این متغیر، تأثیر قابل توجهی در تغییر نرخ مشارکت زنان در سالهای گذشته نداشته است، در پیش بینی وضعیت آینده نیز تغییرات این متغیر طی زمان صفر در نظر گرفته شد.

با داشتن $\frac{dx}{dt}$ ، $\frac{df}{dx}$ در دهه ۷۵-۱۳۸۵ باتوجه به جدول شماره (۴) انتظار می رود بطور متوسط سالانه نزدیک به ۰/۴۹ درصد به نرخ مشارکت زنان شهری افزوده گردد.

شایان توجه است که بدانیم براساس آمارهای حاصله از سرشماری سال ۱۳۷۵ و آمارگیری از اشتغال و بیکاری سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ نرخ مشارکت زنان شهری به ترتیب ۸/۱، ۸/۶، ۹/۱، ۹/۵ و ۹/۹ درصد بوده است. مشاهده می گردد در سالهای اولیه حدود ۰/۵ درصد (بسیار نزدیک با پیش بینی این مدل) به نرخ مشارکت زنان شهری افزوده شده است. در دو سال آخر کمی از شدت این افزایش کاسته شده که این نیز ناشی از افزایش قابل توجه نرخ بیکاری زنان در جامعه شهری و تأثیر منفی آن بر نرخ مشارکت است. نرخ بیکاری زنان در جامعه شهری در سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۰ به ترتیب ۱۲/۵، ۱۸/۲، ۱۹/۲، ۲۰/۴ و ۲۳/۲۵ درصد بوده است.

جدول شماره ۴. پیش بینی متوسط تغییرات سالانه در احتمال مشارکت زنان شهری

در سالهای ۷۵-۱۳۸۵ و میزان اثرگذاری هر یک از متغیرهای مستقل در این تغییر

X	Df/dx	Df/dx	Df/dx*dx/dt	((df/dx*dx/dt)/(df/dt))*100
Lageca-2	۰/۰۲۰۲	۰/۰۰۵۴	۰/۰۰۰۱	۲/۲۵
Lageca-3	۰/۰۵۵۵	-۰/۰۰۰۳	۰/۰۰۰۰	-۰/۳۱
Lageca-4	۰/۰۶۱۰	۰/۰۰۲۷	۰/۰۰۰۲	۳/۴۴
Lageca-5	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۲۳	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰
Lageca-6	-۰/۰۴۱۵	۰/۰۰۰۳	۰/۰۰۰۰	-۰/۲۴
Imarit-2	۰/۰۴۳۶	-۰/۰۰۱۸	-۰/۰۰۰۱	-۱/۶۲
Imarit-3	۰/۱۰۹۹	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۰۰	۰/۰۷
Imarit-4	۰/۰۶۵۷	۰/۰۱۱۳	۰/۰۰۰۷	۱۵/۳۴
Gr1	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰
Gr2	۰/۰۷۳۲	۰/۰۱۴۲	۰/۰۰۱۰	۲۱/۳۶

Gr3	۰/۵۰۸۵	۰/۰۰۹۵	۰/۰۰۴۸	۹۹/۷۶
Stud	-۰/۱۵۶۷	۰/۰۰۰۶	۰/۰۰۰۱	-۱/۹۴
Ur	-۰/۱۱۵۴	۰/۰۰۷۵	-۰/۰۰۰۹	-۱۷/۹۲
Lhriwfri	-۰/۰۱۴۷	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۰۰	۰/۰۰
T	-۰/۰۰۱۰	۱/۰۰۰۰	-۰/۰۰۱۰	-۲۰/۲۰
Df/dt=sum(df/dx*dx/dt)			۰/۰۰۴۹	۱۰۰/۰۰

• نتیجه گیری

براساس پیش بینی این تحقیق، نرخ مشارکت زنان شهری در سال ۱۳۸۵ با ۴/۹ درصد افزایش نسبت به نرخ مشارکت ۸/۱ درصدی سال ۱۳۷۵، به ۱۳ درصد می رسد.

بخش عمده این افزایش تحت تأثیر رشد قابل توجه تعداد زنان دارای آموزش عالی خواهد بود. بالا رفتن سهم جمعیت زنان دارای تحصیلات متوسطه و دختران مجرد نیز از دیگر عوامل مؤثر در جهت افزایش نرخ مشارکت زنان است. از سوی دیگر گذشت زمان و افزایش نرخ بیکاری از عواملی هستند که مانع افزایش نرخ مشارکت زنان خواهند بود. پوشش تحصیلی که در سالهای گذشته نقش عمده ای در محدود کردن نرخ مشارکت زنان داشته است، به دلیل اینکه در دهه اخیر، موج جمعیت متولدشده در دهه ۵۵ - ۱۳۶، بیشتر از سنین تحصیل خارج شده اند، اثر قابل توجهی در کاهش نرخ مشارکت نخواهد داشت. براساس پیش بینی این تحقیق، عرضه نیروی کار زنان شهری از ۱/۱ میلیون نفر در سال ۱۳۷۵ با بیش از صد و بیست درصد رشد به ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۸۵ افزایش می یابد. به عبارت دیگر سالانه بیش از ۱۳۷ هزار نفر به عرضه نیروی کار زنان شهری اضافه می گردد که اگر فرصتهای شغلی کافی برای آنها موجود نباشد، نرخ بیکاری آنها به شدت افزایش خواهد یافت.

درحالی که در سال ۱۳۷۵، تنها ۱۱/۷ درصد از عرضه نیروی کار شهری را زنان تشکیل داده بودند، برآورد این تحقیق در کنار برآورد عرضه نیروی کار شهری طی برنامه سوم توسعه، دلالت بر آن دارد که حدود ۲۴٪ افزایش عرضه نیروی کار در مناطق شهری طی سالهای ۷۵ - ۱۳۸۳ را زنان تشکیل خواهند داد و افزایش نرخ مشارکت زنان که بیشتر تحت تأثیر رشد آموزش عالی در بین آنان است، عامل مؤثری برای افزایش عرضه نیروی کار در برنامه چهارم توسعه خواهد بود.

فهرست منابع

- ❖ مرکز آمار ایران، « آمارگیری از ویژگیهای اشتغال و بیکاری خانوار» سال های ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۷ ، ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۹ و مردادماه ۱۳۸۰.
- ❖ مرکز آمار ایران، « نتایج تفصیلی سرشماری های عمومی نفوس و مسکن » سال های ۱۳۵۵ ، ۱۳۶۵ ، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵.
- ❖ سازمان برنامه و بودجه ، (۱۳۷۷) ، «مستندات برنامه پنجساله سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳ - ۱۳۷۹» جلد سوم و ششم: مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات، تهران

- ❖ Leibowitz, A. and Klerman, J.A, (1995), "Explaining Change in Married Mothers Employment Over Time", Demography, Vol. 32, No. 3, August.